

[www.salampnu.com](http://www.salampnu.com)

## سایت مرجع دانشجوی پیام نور

- ✓ نمونه سوالات پیام نور : بیش از ۱۱۰ هزار نمونه سوال همراه با پاسخنامه
- تستی و تشریحی
- ✓ کتاب ، جزوه و خلاصه دروس
- ✓ برنامه امتحانات
- ✓ منابع و لیست دروس هر ترم
- ✓ دانلود کاملاً رایگان بیش از ۱۴۰ هزار فایل مختص دانشجویان پیام نور

[www.salampnu.com](http://www.salampnu.com)

**به نام خداوند جان و خرد**

# گزیده مرصاد العباد

با کوشش: دکتر مجید سرمدی

عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور

## اهداف کلی درس

- تشخیص معادل امروزی لغات  
ترکیبات و اصطلاحات

به کار رفته .

- تشخیص آرایه های به کار رفته

# گزیده مرصاد العباد

در توحید و نعت پیامبر «ص»

در ظهور عوالم مختلف از مُلک و ملکوت

در بدایت خلقت قالب انسان

در بدو تعلق روح بقالب

در بیان شرایط و صفات مریدی و آداب آن

در سلوک اهل تجارت

**اهداف درس**

**درک مفاهیم احادیث**

**معنی کردن اشعار به زبان فارسی  
امروزی .**

حمد بی حدّ و ثنای بی عدّ پادشاهی را که وجود هر موجود نتیجه وجود اوست،  
وجود هر موجودی حمد و ثنای وجود او که «وَأَنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ».  
آن خداوندی که از بدیع فطرت و صنایع حکمت به قلم کرم ، نقوش نفوس را به  
صحیفه عدم رقم فرمود ، و آب حیات معرفت را در ظلمات خلقت بشریت  
تعییه کرد که «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ».

## در توحید و نعت پیامبر «ص»

قلندروشان تشنه طلب را سکندروار به قدم صدق، سلوک راه ظلمات صفای  
بشری میسر گردانید، و به عنایت بی علت، خضر صفتان سوخته جگر آتش  
محبت را به سر چشمه آب حیات معرفت رسانند.



## در توحید و نعت پیامبر «ص»

و درود بسیار و آفرین بی شمار بر ارواح مقدّس و اشباح بی دَنَس صدو بیست و اند هزار نقطه نبوت و عنصر فتوّت باد که سالکان مسالک حقیقت و مقتدایان ممالک شریعت بودند، خصوصاً بر سرور انبیا و قافله سالار قوافل اولیا محمد مصطفی صلوات اللّٰه علیه و علی آله .

داوود علیه السلام، پرسید: «یا رَبِّ لِمَاذَا خَلَقْتَ الْخَلْقَ؟» قَالَ: كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَاحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لَأُعْرَفَ».

ومعرفة حقیقی جز از انسان درست نیامد، زیرا که مَلَكٌ وَجَنٌّ اگر چه در تعبّد با انسان شریک بودند، اما انسان در تحمّل اعباء بار امانت معرفت از جملگی کاینات ممتاز گشت که «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ».

## در توحید و نعت پیامبر «ص»

از اینها هیچ درست نیامد بار امانت معرفت کشیدن آلا از انسان، از بهر آنکه از  
جملگی آفرینش، نفس انسان بود که آینه جمال نمای حضرت الوهیت  
خواست بود، و مظهر و مظهر جملگی صفات او.

اشارت «و خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» بدین معنی باشد .

## در توحید و نعت پیامبر «ص»

ولیکن تا نفس انسان به کمال مرتبه صفای آینگی رسد مسالک و مهالک بسیار قطع باید کرد، و آن جز به واسطه سلوک بر جاده شریعت و طریقت و حقیقت دست ندهد .

تا به تدریج چنانکه در ابتدا آهن از معدن بیرون می آورند، و آن را به لطایف الحیل پرورش گوناگون دهند در آب و آتس، و به دست چندین استاد گذر می کند تا آینه می شود .

## در توحید و نعت پیامبر «ص»

وجود انسان در ابدیت ، معدن آهن این آینه است آن آهن را از معدن وجود انسان به حسن تدبیر بیرون می باید آورد و به ترتیب به مرتبه آینگی رسانیدن به تدریج و تدرّج.

تَنَمُّوْا وَتَنْبِتُ اَنْبِیَّوْبًا فَاَنْبِیَّوْبًا

اِنَّ الْقَنَاةَ الَّتِیْ شَاهَدَتْ رَفَعَتْهَا

## توضیحات

- حد: اندازه
- عد: شمار
- وجود: بخشش، دهش
- وجود هر موجود ... یعنی که وجود واحسان کرده و آفریدگار را آفریده، در برابر وجود او اگر قرار باشد مخلوق نیز جودی کند، همانا ستایش و پرستش خداوند است.
- بدیع: تازه، نوآیین
- صنیع: چرب دست
- تعبیه کردن: قرار دادن، جای دادن

## توضیحات

- قلندر وش (قلندر+وش،پسوند مانندگی):مانند قلندر .
- و قلندر پیرو مسلک قلندریه.
- تا اینجا سخن در ستایش خداوند بود،که در دو بخش نعمتهای خداوندرا بر شمرد :
- الف.نعمت نخست که خداوند آدمی را از نبود هُبود کرد
- ب.نعمت دوم که خداوند به لطف و عنایت وارشاد خودجان آدمیان را به نور معرفت روشن گردانید.

## توضیحات

- اشباح (جمع شَبَح) شخص، ذات، کالبد، تن (در مقابل ارواح یعنی جانها به کار رفته)
- دَنَس: آلودگی، ناپاکی
- بی دنس: پاک\* در این بند ستایش از پیامبر می رود .



## توضیحات

- یا رب... داوود (ع) پرسید: خداوند برای چه آفریده ها را بیافریدی؟ خداوند گفت: گنج نهفته ای بودم، خواستم تا شناخته آیم، پس آفریده های را بیافریدم تا مرا بشناسند.
- اعباء (جمع عبء) بار و گرانی بار.

## توضیحات

- از اینها درست نیامد\*منظور از « اینها» آسمانها و زمین و کوههاست که در آیه آمده.
- نفس در اینجا مطلق جان است.
- مَظْهَر (اسم مکان) جلوه گاه ، جای تجلی
- مُظْهَر (اسم فاعل) جلوه گر کننده.
- خَلَقَ آدَمَ... خداوند آدم را به شکل و صورت خویش آفرید .

## توضیحات

- مسالک (جمع مَسَلک): راهها
- مَهالِک (جمع مَهَلکه): جاهایی که بیم مرگ آدمی مرود، مرگ گاه، جای خطر ناک.
- شریعت: راهی است که انبیا در دعوت رسالت و تمهید قاعده ملت میان امت بنهند
- طریقت: راهی است که از شریعت خیزد و عبارت است از تحقیق شریعت و آراستن اعمال به صفای ضمائر و تهذیب اخلاق از کدورات طبیعی چون ریا و جفا و شرک و حقد و حسد و...

## توضیحات

- لطائف الحیل : چاره اندیشیهای دقیق.
- تدرّج: پایه پایه ، کم کم
- اِنَّ الْقَنَاءَ... به راستی نیزه را که چنین بلند می بینی ، بند بند سبز می شود و بلند می گردد.

## اهداف درس

درک معنی واژه های :

-کراخه گرفتن

-چنبه کردن

-زی

-جولاه

۱

میان محبت و عقل منازعت و مخالفت است ، هرگز با یکدیگر ن سازند ، به هر منزل که محبت رخت اندازد عقل خانه پردازد ، هر کجا عقل خانه گیرد ، محبت کرانه گیرد .

آنجا محبت چون از پس چندین حُجُب افتاده بود ، و بر مراتب ارواح و ملکوت گذر کرده ، از محبوب خویش دور مانده و در ملکوت عناصر آن لطیفهٔ عالم عقل را دریافت .

از او بوی آشنایی شنید که هم از آن ولایت آمده بود ، اگر چه این سلطان بود و او دربان ، اما به حکم آشنایی و هم ولایتی ، شوقِ «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيْمَانِ» در نهادش بجنبید .



از غایت اشتیاق محبوب خویش دست در گردن آن لطیفهٔ عقل فسرده آورد و  
میگفت : بیت

بر یاد لب‌ت لعل‌نگین می‌بوسم      آنم چوبه دست نیست این می‌بوسم  
دستم چو به دست‌بوس وصلت نرسد      می‌گویم خدمت و زمین می‌بوسم

## در ظهور عوالم مختلف از ملک و ملکوت

و همچنانکه میان آب و آتش مضافت است میان عقل و عشق هم چنان است .  
پس عشق با عقل نساخت او را برهم زد و رها کرد .

## در ظهور عوالم مختلف از ملک و ملکوت

عقل را با عشق کاری نیست زودش پنبه کن  
تا چه خواهی کرد آن اشتر دل جولاه را

عقل را زی عشق خود راهی تواند بود ، نه  
نزد شاهنشہ چه کارا و باش لشگر گاہ را

## توضیحات

- پرداختن جایی یا چیزی : تهی کردن .
- کرانه گرفتن : دوری گزیدن . در اینجا نجم الدین به یکی از اصول بنیادی تصوف توجه دارد و آن ستایش عشق و ستیز با خرد است .

## توضیحات

- آن لطیفهٔ عالم ، عقل را در یافت . فاعل جمله «محبّت» است ، و «عقل» بدل است از «آن لطیفهٔ عالم» جمله چنین است چند سطر پایین‌تر چنین آمده : [عشق] از غایت اشتیاق محبوب خویش ، دست در گردن آن لطیفهٔ عقل فسرده آورد.

## توضیحات

- هم از آن ولایت آمده بود : منظور این است که عقل هم مانند عشق از جهان برین و لطایف آمده است و هر دو عنصر غیر مادی هستند و به تعبیر مرصادالعباد هر دو با هم هم ولایتی هستند .

## توضیحات

- عقل فسرده : شاعران و عارفان همواره عشق را سوزان و گرم ، و عقل را افسرده و سرد دانسته‌اند .
- بر یاد لبث ... : می‌گوید به یاد لب سرخ تو ، نگین لعلگون را می‌بوسم ، چون از لب محبوب دور مانده‌ام ، این را (نگین را) که می‌بوسم . چون به وصال معشوق دستم نمی‌رسد ، می‌گوییم «خدمت» و زمین را می‌بوسم . یکی از معانی «خدمت» خم شدن و تعظیم و کرنش کردن است .

## توضیحات

- مُضادّات : دشمنی ، ناسازگاری .



## توضیحات

- پنبه کردن : گریزانیدن ، تار و مار کردن ، پاشاندن ، وارشتن .
- اشتردل : غالباً به معنی کینه جو به کار می‌رود اما در اینجا به معنی ترسان و بی‌دل است .
- جولاه : بافنده و عنکبوت .
- زی : سوی ، جانب ، نزد . عقل را با عشق کاری نیست ، پس از میان بردار و بپاشان این عقل دور اندیش و ترسان از زیان و درد و این ترسوی بافنده که عنکبوت آسا با تارهای سست خود صغری کبری به هم می‌بافد .

## اهداف درس

درک معانی واژه های :

– پادشاهان صورتی

– به خودی خود

– سطوات

## در بدایت خلقت قالب انسان

و حکمت در آنکه قالب انسان از اسفل سافلین باشد و روحش از اعلی علیین  
آن است که چون انسان بار امانت معرفت خواهد کشیدن میباید که قوت  
هر دو عالم به کمال او را باشد .

## در بدایت خلقت قالب انسان

پادشاهان صورتی چون عمارتی فرمایند ، خدمتکاران بر کار کنند ، ننگ دارند که به خودی خود دست در گل نهند ، به دیگران باز گذارند . و لکن چون کار بدان موضع رسد که گنجی خواهند نهاد جمله خدم و حشم را دور کنند ، و به خودی خود دست در گل نهند .

## در بدایت خلقت قالب انسان

سوگند بر داد به عزت و ذوالجلالی حق که مرا مبر که من طاقت قُرب ندارم ، و تاب آن نیارم . من نهایتِ بُعد اختیار کردم تا از سَطَوَاتِ قهر الوهیت خلاص یابم که قربت را خطر بسیارست که «والمُخلصونَ عَلَی خَطَرٍ عَظِيمٍ» .

## در بدایت خلقت قالب انسان

در روایت می‌آید که از روی زمین به مقدار چهل اَرش خاک برداشته بود بیاورد  
آن خاک را میان مکه و طایف فرو کرد ، عشق حالی دو اسبه می‌آمد .

## در بدایت خلقت قالب انسان

حدیث من ز مفاعیل و فاعلات بود      من از کجا ، سخن سر مملکت ز کجا ؟

آری قاعده چنین رفته است هر کس که عشق را منکرتر بود چون عاشق شود  
در عاشقی غالیتر گردد . باش تا مسئله قلب کنند .

## در بدایت خلقت قالب انسان

معذورید که شما را سر و کار با عشق نبوده است . شما خشک زاهدان صومعه نشین حظایر قدس اید ، از گرم روان خرابات عشق چه خبر دارید ، سلامتیمان را از ذوق حلاوت ملامتیمان چه چاشنی ؟



## در بدایت خلقت قالب انسان

روزکی چند صبر کنید تا من بر این یک مشت خاک دستکاری قدرت بنمایم ، و زنگار ظلمت خلقت از چهره آینه فطرت او بزدایم ، تا شما در این آینه نقشهای بوقلمون ببینید . اول نقش ، آن باشد که همه را سجده او باید کرد .

## در بدایت خلقت قالب انسان

اینجا عشق معکوس گردد ، اگر معشوق خواهد که ازو بگریزد او به هزار دست در دامنش آویزد . آن چه بود که اول می‌گریختی ، و این چیست که امروز در می‌آویزی ؟ آری آنگه ازین می‌گریختم تا امروز در نباید آویخت .

کز کشیدن سخت‌تر گردد کمند

توسنی کردم ندانستم همی

## در بدایت خلقت قالب انسان

هر چند که ملایکه در آدم تفرس می‌کردند نمی‌دانستند که این چه مجموعه‌ای است . تا ابلیس پرتلییس یکبارگی گرد او طواف می‌کرد و بدان یک چشم ، اعرانه بدو در می‌نگریست ، دهان آدم گشاده دید . گفت باشید که این مشکل را گره گشایی یافتم ، تا من بدین سوراخ فرو روم بینم چه جایی است .

## در بدایت خلقت قالب انسان

ابلیس چون خایب و خاسر از درون قالب آدم بیرون آمد با ملایکه گفت : هیچ باکی نیست این شخص مجوّف است او را به غذا حاجت بود و صاحب شهوت باشد چون دیگر حیوانات ، زود بر او مالک توان شد . و لکن در صدرگاه ، کوشکی بی‌در و بام یافتم در وی هیچ راه نبود ، ندانم تا آن چیست ؟

## در بدایت خلقت قالب انسان

ما دیگر باره برویم و گرد این کعبه طوافی بکنیم و احوال این خانه نیک بدانیم . پیامدند و گردِ قالب آدم می‌گشتند و هر کسی در وی نظر می‌کردند . گفتند : ما اینجا جز آب و گل نمی‌بینیم ، از او جمال خلافت مشاهده نمی‌افتد ، در وی استحقاق مسجودی نمی‌توان دید .

## در بدایت خلقت قالب انسان

گفتند هر کجا دو ضدّ جمع شود از ایشان جز فساد و ظلم نباید چون عالم کبری به ضدّیت در فساد می‌آید عالم صغری اولیتر .  
با حضرت عزّت گشتند . گفتند : خلافت به کسی می‌دهی که از او فساد و خون ریختن تولّد کند ؟

## در بدایت خلقت قالب انسان

جان آدم به زبان حال با حضرت کبریائی می‌گفت : ما بار امانت به رَسَن  
ملامت در سُفت جان کشیده‌ایم ، و سلامت فروخته‌ایم و ملامت خریده‌ایم ،  
از چنین نسبتها باک نداریم ، هر چه گویند غم نیست . بیت :

از بهر تو ای یار عیار چالاک

بل تا بدرند پوستینم همه پاک

## در بدایت خلقت قالب انسان

و استعداد مرتبه انسانیت که اشرف موجودات است در تحصیل مشتهیات حیوانیت که اخسّ موجودات است صرف می‌کند و قدر خود نمی‌شناسد .



## توضیحات

- اسفل سافلین : پستترین درجات ، نقطهٔ مقابل اعلیٰ علیین یعنی برترین مراتب .

## توضیحات

- پادشاهان صورتی : شاهان این دنیا ، در برابر خداوند که پادشاه حقیقی است .
- به خودی خود : شخصاً .

## توضیحات

- سَطَوَات (جمع سطوت) : حشمت ، مهابت .
- الْمُخْلِصُونَ .... برگزیدگان بر خطر بزرگی هستند .

## توضیحات

- عشق حالی دو اسبه می‌آمد : در حال عشق شتابان سر رسید .

## توضیحات

- حدیث من از مفاعیل و فاعلات بود : من به امور ظاهری و حقیر و بی‌معنی توجه دارم و می‌پردازم ، من کجا و شاهی و مملکت دارای کجا . بیت از مجیرالدین بیلقانی شاعر معروف قرن ششم است .
- غالی : غلو کننده ، بیشتر و پیشتر رونده .
- باش تا مسئله قلب کنند : بگذار موضوع را وارونه کنند و به انجام برسانند ، دانسته خواهد شد خاک که چنین از عشق خداوند پرهیز می‌کند چه سان از تمام آفریده‌ها عاشق‌تر خواهد شد ، و قضا را چنین هم می‌شود .

## توضیحات

- زاهدان صومعه نشین : به جهت اینکه فرشته عشق ندارند ، و بنا به سرشت خود تنها و تنها خدای را تسبیح و تهلیل می‌گویند بنابراین مؤلف فرشتگان را زاهدان عزلت گرین که در گوشه بهشت به عبادت مشغولند مانند می‌کند .
- حظایر ، جمع حظیره : جایی که پیرامون آن از چوب و نی و خار حصار کشند ، اگر با صفت قدس به کار رود معنی بهشت می‌دهد .
- گرم رو : آنکه مشتاقانه می‌رود و در رفتن سر از پای نمی‌شناسد .
- سلامتیان : عافیت جویان .
- ملامتی : آنکه در عشق و طریقت نه تنها به پسند و ناپسند دیگران اهمیتی نمی‌دهد حتی برای اینکه نفس را خوار بدارد و از چشم مردمان بیفتد عملاً کارهایی می‌کند تا مورد نکوهش و سرزنش قرار گیرد .

## توضیحات

- روزکی : «ک» علامت تقلیل است : چند روز معدود .
- دستکاری : تصرف ، دست بردن در چیزی ، هنرنامایی.
- زنگار ظلمت : کنون که به جهت سرشت خاکی بودن ،  
زنگار تیرگی بر آینه پاک آدمیت و برگزیدگان وی  
نشسته ، آن را پاک کنم ، در آینه وجود او هزار نقش  
رنگارنگ خواهید دید .

## توضیحات

- اینجا عشق معکوس گردد . این همان است که پیشتر از این گفت «باش تا مسئله قلب کنند» .
- توسنی (توس + ی مصدری) : سرکشی (بیت از غزلی است منسوب به رابعه قزداري شاعره معروف قرن ۴)



## توضیحات

- تفرّس : نیک گریستن به چیزی و از نشانه‌ها به حقیقت آن پی بردن .
- ۱۰۲- تلّیس : نیرنگ سازی .
- اعورانه (= اعور+انه) : یک چشم

## توضیحات

- خایب و خاسر : نومید و ناکام .
- مجوّف : درون تهی ، کاواک .

## توضیحات

- گرد این کعبه طوافی بکنیم : کاربرد کعبه برای کالبد آدم از این است که فرشتگان آن را بسیار مورد عنایت خدا می‌دیدند .

## توضیحات

- چون عالم کبری : منظور از عالم کبری جهان و تمام آفرینش است و عالم صغری ، آدمی است : به هم آمدن دو عنصر متضاد و ناساز سبب تباهی و فساد در جهان می‌شود ، چون چنین است در وجود آدمی هم که چندین عنصر ناهمگون (چون ، آب و آتش و ...) جمع آمده ، به طریق اولی تباهی و فساد حاصل خواهد شد .
- با حضرت عزّت گشتند (با= به ، به سوی) : دوباره به پیش خدا باز گشتند .

## توضیحات

- ما بار امانت به رسن ملامت در سفت جان کشیده‌ایم : آدم در برابر اعتراض فرشتگان به زبان حال می‌گوید- باکی از این سخنان نیست ، که ما بار امانت عشق و معرفت را با رشتهٔ ملامت بر دوش جان کشیده و بسته‌ایم .
- بل : فعل امر است از ریشه هشتن و هلیدن ، مخفف «بهل» یعنی بگذار ، رها کن .
- عیار : بعضی این کلمه را عربی می‌دانند (با تشدید) به معنی تیز خاطر ، و بسیار آمد و شد کننده ، و بعضی فارسی دانسته‌اند از جمله شادروان ملک الشعراء بهار ، از اصل یا فارسی (ایار پهلوی) با معانی : راهزن ، دزد و در متون عرفانی : جوانمرد و فتی (ج فتیان) رجوع شود به تعلیقات اسرار التوحید به تصحیح دکتر شفیع کد کنی ص ۵۵۷ .

## توضیحات

- **مشتهیات : خواستنی‌ها .**
- **اخصّ : خسیس‌ترین ، پست‌ترین . بیچاره کسی که شایستگی و توانایی انسانیت را در به دست آوردن خواسته‌های حیوانی که پست‌ترین موجودات است به کار می‌برد .**

## اهداف درس

تشخیص معادل امروزی لغات . ترکیبات  
وامطلاحات

به کار رفته .

- تشخیص آرایه های به کار رفته .

بدان که چون تسویهٔ قالب به کمال رسید ، خداوند تعالی چنانکه در تخمیر  
طینت آدم هیچ کس را مجال نداده بود و به خداوندی خویش مباشر آن بود  
، در وقت تعلق روح به قالب هیچ کس را محرم نداشت ، به خداوندی  
خویش به نفخ روح قیام نمود .



## در جدو تعلق روح بقالب

مقربان حضرت خداوندی را فرموده‌ام که چون او به تخت خلافت بنشیند جمله پیش تخت او سجده کنید ، باید که اثر اعزاز و اکرام ما بروی بینند تا کار در حساب گیرند .

خواستند تا تمهید قاعدهٔ سیاست کنند ، و یکی را بردار کشند ، تا در ملک و ملکوت کسی دیگر دم مخالفت این خلافت نیارد زد .

## در بدو تعلق روح بقالب

آن مغرور سیاه گلیم را که وقتی به فضولی ، بی اجازت ، دزدیده به قالب آدم در رفته ، و به چشم حقارت در ممالک خلافت او نگریسته ، و خواسته تا در خزانه دل آدم نقبی زند ، میسر نشده ، او را به تهمت دزدی بگرفتند ، و به رسن شقاوت بر بستند .

## در بدو تعلق روح بقالب

آورده‌اند که چون روح به قالب آدم درآمد ، در حال گرد جملگی ممالک بدن برگشت خانه‌ای بس ظلمانی و با وحشت یافت بنای آن بر چهار اصل متضاد نهاده ، دانست که آن را بقایی نباشد .

## در بدو تعلق روح بقالب

خانه‌ای تنگ و تاریک دید چندین هزار هزار حشرات و موزیات از حیّات و عقارب و ثعابین و انواع سباع از شیر و یوز و پلنگ و خرس و خوک ، و از انواع بهایم خر و گاو و اسب و استر و اشتر ، و جملگی حیوانات به یکدیگر برمی‌آمدند هر یک بدو حملتی بردند و از هر جانب هر یکی زخمی می‌زدند و به وجهی ایذایی می‌کردند .

## در بدو تعلق روح بقالب

و نفس سگ صفت غریب دشمنی آغاز نهاد و چون گرگ در وی می افتاد .  
روح پاک که چندین هزار سال در جوار قرب ربّ العالمین به صد هزار ناز  
پرورش یافته بود از آن وحشتها نیک مستوحش گشت قدر انس حضرت  
عزت که تا این ساعت نمی دانست بدانست .

## در جدو تعلق روح بقالب

عزمم درست گشت کزینجا کنم رحیل  
خود ، آمدن چه بود که پایم شکسته باد

چون خواست که باز گردد مرکب نفخه طلب کرد تا برنشیند که او پیاده نرفته  
بود و سوار آمده بود . مرکب نیافت ، نیک شکسته دل شد . با او گفتند که  
ما از تو این شکسته دلی می‌طلبیم . قبض بر وی مستولی شد آهی سرد  
برکشید .

## در جدو تعلق روح بقالب

گفتند ما تو را از بهر این آه فرستاده‌ایم . بخار آن آه به بام دماغ او برآمد ، در حال عطسه‌ای بر آدم افتاد ، حرکت در وی پیدا شد ، دیده بگشود ، فراخنای عالم صورت بدید ، روشنی آفتاب مشاهده کرد . گفت «الْحَمْدُ لِلَّهِ» . خطاب عزت در رسید که «يَرْحَمُكَ رَبُّكَ» . ذوق خطاب به جانش رسید ، اندک سکوتی در وی پدید آمد .

## در جدو تعلق روح بقالب

بر بوی آن حدیث به شاهد بازی درآمد ، چنانکه ذوق آن معامله باز یافت ،  
صفت شهوت غالب شد که کاملترین صفتی است حیوانی و بزرگترین حجاب  
از آن خیزد و دیگر صفات حیوانی به خوش خوردن و خوش خفتن غلبه  
گرفت حُجُب زیادت شد .



## در جدو تعلق روح بقالب

ای حوران بهشت آدم را بر دف دو رویه بزنید که «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» این چیست؟ سنگ ملامت بر شیشه سلامت می‌زنیم، و روغن خود پرستی آدم را بر زمین مذلت عبودیت می‌ریزیم تیغ همت او را بر سنگ امتحان می‌زنیم.

## در جدو تعلق روح بقالب

وین راه مُقامِ رانِ بازندهٔ پاک  
تا برگذرد عیاروار و چالاک

این کوی ملامت است و میدانِ هلاک  
مردی باید ، قلندری دامن چاک

چون آدم را سر بدین وحشت سرای در دادند از یار و پیوند جدا کرده .

نه همنفسی ، نه همدمی ، نه یاری

مشکل دردی ، طرفه غمی ، خوش کاری !

## در جدو تعلق روح بقالب

چون بر این قاعده روزی چند سرگردان بگشت ، فریاد رسی ندید ، هم با  
سرورد درد اول آمد . باز معلّم غیب تختۀ ابجد عشق نخستش در نبشت .

تختۀ عشق در نبشتم باز      در نبیس ای نگار ، تختۀ ناز

تا بر استاد عاشقی خوانیم      روزکی چند باز ناز و نیاز

## در جدو تعلق روح بقالب

صد عذر لطیف دلفریب آوردم  
دریاب که پای در رکیب آوردم

روزی دو سه گر بی‌تو شکیب آوردم  
جانا ز غمت سر به نشیب آوردم

## در بدو تعلق روح بقالب

و عزازیل را از دوستی تو دشمن گیرم ، و در پیش تخت خلافت تو بردار  
لعتتش کشم ، و به ترک یک سجده تو سجده های هفتصد هزار ساله او را  
هباء منشور گردانم ، و تو شکر این نعمتها نگزاری ، و حق من شناسی و قدر  
خود ندانی .

## در جدو تعلق روح بقالب

روزی که زمانه در نهیبت باشد      باید که در آن روز شکیت باشد

بد نیز چو نیک در حسیت باشد      نه پای همیشه در رکیت باشد

آدم آن دم بنگذاشت ، و باز علم عجز برافراشت ، و به قلم نیاز بر صحیفه  
تقصیر ، صورت اعدار می‌نگاشت .

## در جدو تعلق روح بقالب

همه بیکسیم و کس هر کس تویی ، آن را که تو برداشتی میفکن ، و آن را که تو نگاشتی مشکن ، عزیز کرده خود را خوار مکن ، شادی پرورده خویش را غمخوار مکن ، چون برگرفتی هم تو بدار ، ما را با ما بنگذار ، بدین بیخردگی معذور دار ، که این تخم تو کشته‌ای ، و این گل تو سرشته‌ای .

## در بدو تعلق روح بقالب

هم گرم خداوندی از بهر دوست و دشمن عذر خواه جرم او آمد ،  
که «فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» بعد از این ، همه زبان طعن در کام کشید ،  
و مهر ادب بر لب خاموشی نهید ، وزنگار انکار از چهره آینه این کار بردارید .



## توضیحات

- تسویه : برابر کردن ، راست برآوردن .
- تعلّق : درآویختن ، ( اینجا : پیوستن ) .

## توضیحات

- باز دنباله بیان شاعرانه نجم الدین است از تعلق روح به کالبد ، می‌گوید من با دمیدن روح در تن آدم او را «خلیفه» روی زمین خواهم گردانید ، و پیش از این هم ندا در داده بودم که «انی جاعل فی الارض خلیفه» همان گونه که وقتی رئیس مملکتی ، بر ولایتی ، حکمرانی می‌فرستد ، پیشا پیش فرمان حکمرانی او را اعلام می‌کند و اگر خواهد که در محل حکمرانی ، از حکمران جدید ، به خوبی استقبال شود و حرمت و بزرگداشت او په نیکی برگزار گردد ، تشریفات خاصی به عمل می‌آید . می‌فرماید : مقربان درگاه (فرشتگان) را فرموده‌ام که چون روح در تن آدم رود و آفرینش او سامان و کمال پذیرد ، همگان بر او نماز برید (آیه ۲۹-سوره حجر) .
- تمهید قاعده سیاست : آماده ساختن و به پای داشتن پایه‌های تنبیه .

## توضیحات

- آن مغرور سیه گلیم : مغرور یعنی فریب خورده ، سیه گلیم کسی که تیره روز و بدبخت آفریده شده ، که هرگز خوشبخت نشود .

## توضیحات

- چون روح به قالب آدم درآمد ... : از اینجا نیز ، پس از بیان شاعرانه پیشین ، روح نازنین و پرورده الطاف پیشگاه خداوند از جایگاه علوی خود چون وارد جایگاه بی‌مقدار خاکی می‌گردد ، سخت احساس تنهایی و اندوه و دلگرفتگی می‌کند با ساکنان چون حشرات و ماران و کژدمان و گرزه ماران و درندگان ...

## توضیحات

- (که همهٔ اینها نموده‌های خویهای حیوانی و ددی وسیعی هستند) رو به رو و هم خانه می‌شود .
- بیش از همه نفس (که او را با صفت درندگی و خوی سگی توصیف می‌کند) روح را می‌آزارد.

## توضیحات

- غریب دشمنی : حالت کسی که با بیگانگان و بی‌کسان دشمنی می‌کند ، مقابل «غریب دوستی» و می‌دانیم که سگ حیوان «غریب دشمن» است .
- نیک مستوحش گشت : کاملاً هراسان و رمان گردید . «نیک» نقش قیدی دارد ، قید تأکید.

## توضیحات

- عزمم درست گشت : آهنگ بازگشتنم استوار و ثابت شد .  
درست گشتن به معنی تحقق یافتن ، به ثبوت رسیدن است ،  
سعدی گفته : درست شد که به یک دل دو دوست نتوان  
داشت
- به ترک خویش بگو ای که طالب اویی .
- نیک شکسته دل شد . سخت دل شکسته شد . نیک قید  
تأکید است .
- قبض : دل گرفتگی .

## توضیحات

- عطسه‌ای بر آدم افتاد . در تفسیر طبری (ج ۲ ص ۱ ۳۲) آمده : «پس چون خدای خواست که آدم را زنده کند ، جان را بفرمود که به تن آدم اندر شو و جان به تن او اندر شد ... عطسه‌ای کرد و زنده شد» و گویا این سنت که چون کسی عطسه کند مستحب است که «الحمد لله» گوید و همنشین وی «رَحِمَكَ رَبُّكَ» گوید از اینجاست .
- سکونت : آرامش .



## توضیحات

- منظور از آن حدیث حدیث جمال خداوندی و عشق ورزی به آن است .
- شاهد : زیبا ، معشوق خوبروی . به بوی (یا به یاد و آرزوی) حدیث و عشق الهی ، به عشق‌بازی ، با حوا پرداخت و (چون این عشق ، عشق زمینی و مجازی بود) هر چند از آن لذت می‌برد و شهوت که بالاترین حد صفات حیوانی است- بر او چیره می‌گشت بین او و محبوب ازلی حجاب واقع می‌شد .

## توضیحات

- **د ف دو رویه : د ف و دایره که به هر دو روی آن پوست می‌کشند ، مانند طبل ، کسی را بر د ف دو رویه زدن (ظاهراً) ماجرای او را در داستانها گفتن و نقل مجالس کردن .**
- **گفتیم فرشتگان همه جا این آواز دردهند که «آدم خدا را بی‌فرمانی کرد» و او را رسوای عام و خاص گردانند. چرا چنین کردیم ؟ چون آدم از سر آزمندی و خودپرستی و عافیت جویی خواستنیها را بر ما بگزید ما نیز شیشه عافیت جویی او را با سنگ سرزنش خرد می‌کنیم . و روغن خودخواهی (که به تن می‌خواست بمالد یا با آن خوراک لذیذ آماده کند !**

## توضیحات

- **مقامر : قمارباز .**
- **بازندهٔ پاک : پاکباز ، آنکه هر چه دارد می‌بازد و از همه چیز در می‌گذرد .**
- **وحشت سرای : منظور در آمدن از بهشت و هبوط به زمین خاکی و هندوستان است که گذشت .**

## توضیحات

- هم با سر و رد درد اول آمد : از سرگردانی و بی‌فریاد رسی ، باز به سرورد و سخن درد و عشق نخستین رفت ، یعنی به همان عشق الهی روی کرد و به معشوق ازلی بازگشت .
- معلم غیب : خداوند .
- ابجد عشق : الفبای درس عشق ، خداوند دوباره به او تعلیم داد از سر به معشوق نخستین بپردازد و درس نخست عشق آغازین را بنویسد .
- تخته : لوح که کودکان در گذشته بر روی آن مشق می‌نوشتند .
- در نییس : درنوویس ، بنویس ، من در لوح خود درس عشق نوشتم ، ای محبوب تو نیز مشق ناز بنویس و هر دو در پیش استادی عاشق ، چند روزی دگر- درس عشق خوانیم ، تو درس ناز ، من درس نیاز .

## توضیحات

- سر به نشیب آوردن : رو به نابودی رفتن یا سرافکنده و شرمنده شدن .
- رکیب (مُمال رکاب . و ممال کلمه‌ایست که الف آنرا خمانیده به صورت «ی» درآورند ، این عمل را اماله گویند ، مثلاً سلاح را سلیح خواندن .

## توضیحات

- سجده‌های هفتصد ساله او . اشارتی است به پیشینهٔ دراز شیطان در عبادت و اطاعت خداوند ، چنانکه معلم فرشتگان بود .
- هبء منشور : ذراتی پراکنده و ناچیز .

## توضیحات

- نهیب آوردن : به قصد گزندر سانیدن بر کسی تاختن ، و او را هراسان کردن .
- پای کسی در رکیب بودن : کنایه است از «کامروا بودن و بر مرکب مراد سوار بودن ، روزی که زمانه بر تو بتازد و بترساندت ، باید که شکیب باشی ، و بدانی که در زندگانی همان گوه که کامروایی هست ، ناکامی و بی‌مرادی هم هست و چنان نیست که آدمی همواره بر اسب مراد سوار باشد .
- آدم آن دم بنگذاشت : آدم دم تضرع و ناله را رها نکرد و همچنان علم ناتوانی برافراشت و با قلم نیازمندی بر کارنامه گناهانش ، تصویر پوزش‌ها کشید.

## توضیحات

- برداشتن : برکشیدن ، از خواری به ارجمندی رساندن .
- نگاشتن : نقش کردن ، آفریدن ، موجودی را که از خاک افتاده ، بدین زیبایی آفریده‌ای ناچیز نکن .
- غمخوار : غم خورنده ، آنکه خوراکش اندوه باشد . (با مفهوم امروزی که گویند فلان غمخوار است یا غمخواری می‌کند ، یعنی با کسی همدردی می‌کند ، اندکی فرق دارد) .
- بی‌خردگی (بی + خرده + ی مصدری) بی‌ملاحظه کاری ، جسارت ، بی‌دقتی . خرده‌ای را فرو گذاشتن و خطای کوچکی مرتکب شدن .



## توضیحات

- فَنَسَى ... (آدم در خوردن درخت ممنوعه) فرمان ما را فراموش کرد و او را در آن لغزش قصدی نمی‌بینیم (آیه ۱۱۴ ، طه) .
- به ملائکه می‌گوید : انکار و نپذیرفتن آدم را که مانند زنگاری بر خلقت و خلافت آدم که مانند آینه بوده ، نشسته ، پاک کنید.

# اهداف درس

## درک معانی واژه های

- حراقه

- تعزز

- غرور

- تسویل

«فَإِنْ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا»

و قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ . «عَلَيْكُمْ بِالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَ إِنْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا».

بدان که ارادت دولتی بزرگ است و تخم جمله سعادتها است ، و ارادت نه از صفات انسانیت است بلکه پرتو انوار مریدی حق است .

ابتدا آن نور چون شرر آتش بود که در حراقه افتد ، اگر آراد کبریتی  
برنگیرد و به هیزمهای خشک مدد نکنند ، دیگر باره روی در تعزز نهد و بامکمن  
غیب رود. و مدداو آن است که خود را به تصرف تربیت شیخی کامل تصرف  
تسلیم کند .

## در بیان شرایط و صفات مریدی و آداب آن

و خطر آن باشد که در ورطه هلاک و مزلات افتد ، و خوف زوال ایمان باشد که به  
غرور پندار و عشوه نفس و تسویل شیطان خود را در بوادی و مهالک این راه بی  
پایان اندازد .

در بیان شرایط و صفات مریدی و آداب آن

سیر آمده ای ز خویشتن ، می باید

برخاسته ای ز جان و تن ، می باید

در هر گاه هزار بند افزون است

زین گرم روی بندشکن می یابد

اول مقام توبه است ، باید که توبتی نصوح کند از جملگی مخالفت شریعت ، و این اساسش محکم نهد که بنای جمله اعمال بر این اصل خواهد بود، و اگر این اساس بخلل باشد در نهایت کار خلل آن ظاهر شود و جمله باطل گردد و آن همه رنجها حبط شود .

چهارم عقیدت است ، باید که بر اعتقاد اهل سنت و جماعت باشد ، و از بدعتها دور بود ، و بر مذهب ائمه سلف رود ، و از تشبیه و تعطیل و رفض و اعتزال مبرا بود و به تعصب آلوده نباشد ، و هیچ طایفه را از اهل قبله تکفیر نکند و لعنت روا ندارد .



ششم صبرست ، باید که در تحت تصرفات اوامر و نواهی شرع و اشارت شیخ بر قانون شرع صابر باشد، مقاسات شداید کند و ملالت و سامت به طبع خویش دور ندهد .

و اگر از این معنی چیزی دوری پدید آید به تکلف از خویش دور کند ، و تجلد و تصبر می نماید که خواجه علیه الصلوه فرمود : ( مَنْ تَصَبَّرَ صَبْرَهُ اللَّهُ ) .

و در سماع خود را مضبوط دارد و بی حالتی و وجدی حرکت نکند ، و در وقت حالت  
از مزاحمت یاران محترز باشد و تا نتواند سماع در خود فرو می خورد ، و چون  
غالب شود حرکت به قدر ضرورت کند و چون وجد کم شد خود را فرو گیرد  
و مبالغت نکند .

## در بیان شرایط و صفات مریدی و آداب آن

یاران را در سماع نگاه دارد تا وقت بر کسی نپشولاند ، و وقت خود را بر دیگران  
ایثار کند، و به اصحاب حالات و مواجید به نیاز تقرب نماید . و تواضع کند ، و به  
قدم شیخ به حرمت رود و آید .

## در بیان شرایط و صفات مریدی و آداب آن

چون مرید صادق بدین شرایط قیام نماید ، و شیخ بدان صفات بودکهنموده آمد، مقصود و مراد حقیقی هر چه زودتر از حجب حرمان بیرون آید ، و تنق عزت از پیش جمال بگشاید، و قاصد به مقصود و طالب به مطلوب و عاشق به معشوق رسد که « أَلَا مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي » .

## توضیحات

- فان اتبعتی ... اگر از من پیروی کردی مبادا چیزی از من بپرسی ، تا خودم سخنی از آن با تو بگویم ( سوره کهف \_ ۷۱ )
- بر شماست که سخن را بشنوید و فرمان برید هر چند گوینده آن بنده حبشی باشد ( حدیث است )
- ارادت .... پرتو انوار صفت مریدی حق است \* ظاهراً منظور این است که چون خداوند هر چه خواهد ، کند ، چون خدا خواهد ، به عربی گویند : «اراد»
- صفت فاعلی «اراد» ، «مرید» است ، پس به این تعبیر خداوند « مرید » است ، از سوی دیگر چنانکه در توضیح سخن ابوالحسنی خرقانی پیشتر توضیح داده شد ( بند ۵ ) به یک تعبیر خداوند خواهان عاشق بود تا جمال جلال وی را ببیند که خرقانی گفت : « اورا خواست که ما را خواست » پس اگر ارادتی در دل سالکی افتد ، این نور سعادت جلوه ای از صفت « مریدی » خداوند است که بر دل وی می تابد .

## توضیحات

- حراقه : پارچه یا پنبه وچوب خشک سوخته که زرد آتش گیرد ، آتشگیر ، قو می گوید بارقه و آذرخش ارادت چون به عنایت خداوند دردلبنده تایید باید آن راضایع نگذارد بلکه آن رامشعل و فروزان کند وگرنه آن تابش روی درتعزز خواهد گذاشت و از نو به نهانگاه خود باز خواهد گشت .
- تعزز ( از کلمه عزت ) یعنی کمیابی و گرانبهایی ( باتوجه به اینکه هر چیزی که دیر به دست آید کمیاب باشد ، گرانبها می شود و عزیز می گردد .
- مدد او .... یاری رساندن به آن جرقه ارادت الهی چنان است که سالک به تمامی تسلیم تعلیم و پرورش شیخ و مراد شود .

## توضیحات

- غرور : عشوه .
- تسویل : فریب دادن .
- بوادی : ( جمع بادیه ) : بیابانها .

## توضیحات

- سیر آمده ای ...\* در راه عشق وسلوک ، کسی باید که خود دست شسته واز خویشتن سیر آمده باشد کسی که از اندیشه تن وجان برخاسته باشد برای پیمودن چنین راهی که در هر گام آن هزاران سد وبنداست ، از این گونه مردان بند گسل وعاشقان گرم رو بایسته است .



## توضیحات

- توبه نصوح : توبه پاک و استوار که نشکنند . اما عامه داستانی ساخته و پرداخته انداز کسی با نام « نصوح » و مولانا در مثنوی داستانی آورده ( رجوع شود به مثنوی ، دفتر پنجم ص ۱۴۱ به بعد ) خود کلمه قرآن است ، از آیه « توبوا الی الله توبه نصوحا » ( تحریم - ۸ ) .
- بخلل ( = خلل + پیشوند صفت ساز « به » ) : خلل ناک ، دارای خلل و تباهی ( بهتر است چسبیده نوشته شود ) ، مانند مردیهنر : هنرمند )
- حبط : تباه ، نابود .

## توضیحات

- مشبهه : جماعتی که خدای تعالی را به مخلوقات تشبیه می کردند، اینانکه به اهل تشبیه نیز معروف اند در تأویل آیات قرآن بویژه مواردی چون « یدالله ... » و « وجه ربک ... » برای خداوند دست و صورت قائل می شوند .
- معطله : عنوانی است اهل سنت بویژه اشعریان به کسانی که از خداوند نفی و اسمای کرده اند ، داده اند . که اهل تعطیلیا به خدا اعتقاد ندارند یا بر آنند که خداوند پس از آفرینش دیگر در سر نوشت آن دخالتی نمی تواند بکند
- رفض : ترک کردن . ودست برداشتن و خروج از دین ، اهل سنت به شیعه « رافضی » گویند که به سه خلیفه پیش حضرت علی (ع) معتقد نیستند .
- اعتزال : کناره گرفتن . در اینجا ، داشتن عقیده معتزله است و معتزله فرقه معتبری از فرق اسلامی است که از اول قرن دوم هجری در اواخر عهد بنی امیه ظهور کرده ، تا چند قرن در تمدن اسلامی تأثیر شدید داشته اند .

## توضیحات

- سئامت: دلزده شدن ، ملول و خسته شدن
- تجلد و تصبر : خود را به جلادت و چالاکي ، وبه بردباري و شكيبايي واداشتن . ( يكي از معاني باب تفاعل عبارت است از واداشتن خود را به صفتي و خوبي ) در حديث « من تصبر صبره الله » هم چنين است ، يعنى: كسى كه خود را به شكيبايي و ابدارد ، خداوند او را شكيبا مى گرداند .

## توضیحات

- سماع : وجد و حالت وجد سرور و پیاکوبی و دست افشانی صوفیان منفرداً یا جمعاً با آداب و تشریفات خاص .
- تا تواند سماع در خود فرو می خورد \* تا آنجا که می تواند در برابر حالت و وجد درونی ایستادگی کند و این حال را در درونش مهار کند و پیاکوبی نپردازد .

## توضیحات

- یاران را در سماع نگاه دارد\* مراعات حال یاران را بکند
- تا وقت بر کسی نپشولاند . پشولانیدن : پریشان کردن . و منظور از وقت ، حال چیره بردل سالک است \*در حالت سماع کاملا مراقب باشید و ادب را رعایت کند تا احوال و وجد سالکان دیگر را آشفته نسازد.
- مواجهید : حالتها و رقصها که به استماع نغمه ، صوفیان را دست دهد . جمع وجد است به خلاف قیاس . (غیاث اللغات )
- به قدم شیخ رفتن . از آداب صوفیه است . سالک و مرید وقتی به حضور شیخ می رسد به زانو می افتد و فاصله در تا محضر شیخ را غالباً به زانو ایستاده طی می کند و چون به پیشگاه می رسد دستها در پشت زند و خم شود، آستانه یا زانوی شیخ را ببوسد .

## توضیحات

- . تتق عزت ازپیش جمال بگشاید تتق : سراپرده ، پرده ، چادر . تتق عزت یعنی روبند یا چادرعزت از روی چهره خود بگشاید .
- الا ... هان بدان که هرکه مرا بجوید مرا بیابد .  
( حدیث است ) .

# اهداف درس

گوش داشتن

گنده پیر

دقیقه

سقط

و از امانت و دیانت هیچ دقیقه فرو نگذارد ، و در خرید و فروخت انصاف نگاه دارد ، و به مساهله خرد و فروشد، که خواجه علیه السلام ، می فرماید:

«رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً سَهَّلَ الْبَيْعَ وَ سَهَّلَ الْبَشْرَى»

والبته در بیع و شری سوگند به راست و دروغ نخورد که حق تعالی بایع حلاف رادشمن دارد .



«أَلَا مَانَهُ تَجُرُّ الرِّزْقَ وَالْخِيَانَهُ تُجْرِي الْفَقْرَ»

و متاع را در آن وقت که خرد نکوهش نکند و در آن وقت که فروشد مدح  
نگوید و عیب آن پنهان نکند، هنری که آن را باشد فرانمایند.

و غلام نخرد و نفروشد، که خریدن قلام معرض آفت و تهمت است، و فروختن  
غلام نوعی از فتنه است .

و گفته اند: «اتَّقُوا مَوَاضِعَ التُّهْمِ» الَّ غلامی سَقَطَ که از بهر سلاح یا خدمت دارند، که خرید و فروخت آن سهل تر بود.

وبه هر سهر که برسد باید که از مزارها و مواضع متبرک  
بپرسد، و آنجا رود، و به نیازی تمام زیارت آن به جای آرد .

## در بیان سلوک اهل تجارت

و گوش دارد تا جانب مصالح دنیا بر جانب مصالح دین در هیچ وقت مرجح ندارد، و در هیچ حالت به شغل دنیاوی از کار دینی باز نماند، و در کل احوال ذاکر حق و طالب آخرت بود. و حق تعالی ایشان را مردان میخواند یعنی هر که نه بدین مثبت است مرد نیست.

هر که را عقل و دین جمع شود جز به مقام مردی سر فرو نیارد، و به جمّاشی این گنده پیر رعناي قتاله دنیا فرفته نشود .

## توضیحات

- دقیقه: نکته باریک و خُرد.
- به مساهله خرد و فروشد: در خرید و فروش سهل گیرد. آسان گیر باشد نه سختگیر.
- رَحِمَ اللّهُ... خداوند ببخشد مردی را که آسان بفروشد و آسان بخرد.
- البته: قید تاکید است و چنانچه فعل جمله منفی باشد معنی هرگز مبادا می دهد\*مبادا و مبادا که در خرید و فروش سوگند خورد - چهار است، چه دروغ.
- حَلَّاف: بسیار سوگند خورنده

## توضیحات

- **الا ما نه تجرء...**\*درستکاری روزی را به سوی آدمی می کشاند حال آنکه نا راستی، تهیدستی و ناداری پیش می آورد.
- **که خریدن غلام معرض آفت و تهمت است\***از این عبارت چنین دانسته می شود که بعضی با غلامان – بویژه آنها که جوانسال بودند – رفتار خلاف عفت می کرده اند، این است که می گویند: خریدن و داشتن غلام، صاحبش را در معرض گزند [گناه و وسوسه به ارتکاب گناه] و تهمت قرار می دهد.

## توضیحات

- اتَّقُوا... از جایهای تهمتناک پرهیزید.
- سَقَطَ: پست، بی ارزش، به درد نخور.
- نیاز (در اینجا): انکسار، خضوع، عجز.

## توضیحات

- گوش داشتن: مراقب بودن، بهوش بودن.
- حق تعال ایشان را مردان می خواند . اشاره دارد به آیه اول این بند که گفت «رجال لا تهیهم... رجوع شود به توضیح همین آیه در همین بند.
- جمّاشی: افسونگری، شوخی و دلفریبی ، جمّاش یعنی شوخ و بی حیا.
- گنده پیر: پیر زن فرتوت .

[www.salampnu.com](http://www.salampnu.com)

## سایت مرجع دانشجوی پیام نور

- ✓ نمونه سوالات پیام نور : بیش از ۱۱۰ هزار نمونه سوال همراه با پاسخنامه
- تستی و تشریحی
- ✓ کتاب ، جزوه و خلاصه دروس
- ✓ برنامه امتحانات
- ✓ منابع و لیست دروس هر ترم
- ✓ دانلود کاملاً رایگان بیش از ۱۴۰ هزار فایل مختص دانشجویان پیام نور

[www.salampnu.com](http://www.salampnu.com)